

مثنوی در آینه‌ی مثنوی

دکتر علی محمدی

عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا همدان

الناز محمدی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده:

مثنوی یکی از بزرگ‌ترین آثار عرفانی و اندیشگانی و ادبی به زبان فارسی است که در جهان شرق و غرب، آوازه یافته است. بسیاری از دانشمندان و شاعران و فیلسوفان جهان به مطالعه و خواندن مکرر آن میل پیدا کردند و برخی بر آن شرح و نقد و تقریظ نوشتند. در ایران نیز از قدیم‌الایام خصوصاً درویشان و عارفان و شارحان زبان عرفانی، با مثنوی انس و الفت داشتند و شروحاتی بر آن نوشته‌اند. بنابراین، برخی از نویسندگان در مقالات و کتاب‌شناسی‌هایشان به معرفی آثاری پرداخته‌اند که یا به شرح مثنوی پرداخته شده، یا در باره‌ی مطالبی از آن کتاب سخن رفته است؛ اما تا کنون کسی به گونه‌ای مستقل و منفرد به این موضوع نپرداخته که خود مولانا در کتاب مثنوی چه نگاه و نظری به این کتاب شریف داشته است. بنابراین، در این مقاله، ما به طور ویژه و بیش‌تر به صورتی اتماری و تشریحی به این موضوع پرداخته‌ایم تا مشخص گردد که مثنوی از دریچه‌ی مثنوی و از نظر خداوندگارش چه جایگاهی دارد. در مجموع شش دفتر مثنوی مولانا به طور مستقیم و غیر مستقیم از مثنوی یاد کرده است. جز متن اشعار، این یادکرد و تشریح در دیباچه‌های شش‌گانه‌ی دفترها نیز به طور چشمگیری آمده است که در این مقاله به شرح و بسط آن پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی:

مولانا، مثنوی، آیات قرآن، نردبان آسمان

مقدمه:

برای پژوهندگان فرهنگ، اندیشه و زبان فارسی، مثنوی، اثری بی‌بدیل و جاودانه است. گستره‌ی آثاری که تاکنون گرد این کتاب فراهم آمده، چه در ایران و چه در بیرون ازین آب و خاک، بیانگر این ادعا است. هرکس درکی کوچک از این کتاب پیدا کند، آن را شاهکاری جاودان می‌یابد، چنان‌که منتقدان و محققان بزرگ جهان، این کتاب را به عنوان یک اثر جهانی پذیرفته‌اند. کتاب مثنوی به واسطه‌ی نبوغی که سراینده‌ی آن دارد، چنان ظرفیت عظیمی پیدا کرده است که بتوان سال‌ها روی آن تأمل کرد و به بهانه‌ی محتویات آن هنوز مطلب نوشت و ورق‌ها سیاه کرد. کرانه‌های این دریای بن‌ناپدید هنوز ناشناخته است و شکی نیست که این عمق و عظمت، همه به سراینده‌ی این کتاب بازمی‌گردد؛ بلکه به آن فرهنگ غنی و عظیمی نیز وابسته است که این شاعر در بستری چنان پرورش یافته و با مهارت هرچه تمام‌تر از آن بهره برده است.

انتخاب این موضوع از آن جهت بود که بارها شاهد همت پژوهشگرانی بوده‌ایم که بر آن بوده‌اند تا آثار ارزشمند را از دریچه‌ی خود آن‌ها تحلیل و بررسی نمایند که تفسیر «قرآن با قرآن» نمونه‌ای از این تلاش‌هاست. از آن‌جا که مؤلف مثنوی وارسته‌ترین شاعر در تصوف اسلامی است و مثنوی هم عرفانی‌ترین و متعالی‌ترین شاهکار ادب فارسی است و گزافه‌گویی نمی‌باشد که «برخی محققان آن را بزرگ‌ترین اثر عرفانی عالم در تمام اعصار خوانده‌اند» (زرین کوب، 1364: 12/1)؛ ما بر آن شدید تا به آن بخش از مثنوی بپردازیم که شاعر؛ خود به معرفی، تشریح و توصیف مثنوی پرداخته است.

پیشینه‌ی پژوهش

با توجه به مطالعات دقیقی که صورت گرفت، علی‌رغم این که تا کنون مثنوی پژوهان متعددی از جنبه‌های گوناگون به معرفی و تحلیل این اثر پرداخته‌اند، اما تاکنون هیچ کار جامع و مستقیمی در زمینه‌ی خوانش مثنوی از دریچه‌ی خودش، دیده نشده است و بیش‌تر کارها در حوزه‌ی مسایل ادبی و به طور جسته و گریخته در سایر مباحث است که ذکر یکایک آن‌ها در حوصله‌ی این متن نمی‌گنجد. ما تنها دو مقاله یافتیم که می‌توانند تا حدی با موضوع ما مرتبط باشند:

سلماسی‌زاده، جواد 1357. تفسیر یک بیت و تحلیل یک تمثیل از مثنوی معنوی مولوی، مجله‌ی وحید، شماره‌ی 234 و 235، صص 107-109.

فرزام، حمید 1352. نخستین بیت مثنوی و تفسیر آن، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره‌ی 13 و 14، صص 1-19.

در این دو مقاله، تنها به یک بیت از مثنوی اکتفا شده است و سپس در آیین‌های همین تک بیت‌ها مثنوی را تحلیل نموده‌اند، در حالی که دامنه‌ی تحقیق ما بسیار گسترده است و تمام شش دفتر به انضمام دیباچه‌ها را شامل می‌گردد.

مثنوی در آیین‌های مثنوی

نخستین جایی که مولانا به کتاب مثنوی می‌پردازد، مقدمه‌ی دفتر اول است. در این مقدمه که به زبان عربی نوشته شده، نکته‌هایی هست که اهمیت آن شاید برابر تمام آن چیزی باشد که در بقیه‌ی مثنوی از مثنوی سخن به میان آمده است:

«هذا کتاب المثنوی و هو اصولُ اصولِ الدّین فی کشف الاسرارِ الوصولِ و الیقین»

«مثنوی، اصول اصول دین در کشف اسرار وصول و یقین است.»

در این جمله، تأکید بر واژه‌ی اصول و تکرار آن بیانگر این حقیقت است که مولانا می‌خواسته از لایه‌های تو در تو کتاب سخن بگوید. ما می‌توانیم به جای واژه‌ی «اصل» واژه‌ی «جان» را بگذاریم، یعنی جانِ جانِ جان که به عمیق‌ترین بطن اشاره دارد. باطنِ باطنِ باطنِ دین، کتاب مثنوی خواهد بود که واژه‌ی «دین» مخاطب را از این شبهه دور می‌سازد که بخواهد کتاب را جدای از آثار دینی بداند و صراحتاً می‌گوید کار او در چارچوب امور دینی است. از طرفی می‌گوید دینی که با اسرار، باطن، کشف و شهود سر و کار دارد نه آن دینی که در فقاهت خشک و ظاهری جست‌وجو می‌شود:

«و هو فقهُ اللهِ الاکبر و شرعُ اللهِ الازهر و برهانُ اللهِ الازهر»

«(مثنوی) فقه اکبر (دانش برتر) و آیین روشن خدا و دلیل آشکار خداوند است.»

از آن‌جا که مولانا خود پیش از درآمدن به کسوت صوفی، فقیه و متشرعی برجسته بود، کتاب مثنوی را برتر از هر کتاب فقهی دیگری می‌داند. ضمن این که واژه‌ی فقه در لغت به معنی دانش و دانایی نیز هست. لذا «فقه‌الله» یعنی دانشی که متعلق به حق است، نه دانشی که متعرض به احکام و فروع می‌شود.

در واژه‌ی شرع نیز به نوعی دیگر دفع دخل می‌کند. نباید خوانندگان، مولانا را از جاده‌ی شرع و اصول خارج بدانند که به سادگی بتوانند او را از دایره‌ی گیتی خارج کنند.

به همین لحاظ، مولانا پیش از آمدن در کسوت تصوّف، شهرت دینداری و رعایت اصول و فروع دین و شئون شریعت را داشته است. حتا هنگامی که متلبّس به لباس تصوّف شد و حلقه‌ی صوفیانه تشکیل داد و در سماع و رقص شرکت جست، بهانه به دست کوتاه‌نظران نمی‌داد و به رعایت شعایر دینی منسوب بود:

«مثلُ نوره كمشكاةٍ فيها مصباحٌ يشرقُ اشراقاً انورٌ من الأصباح»

«نور مثنوی در مثل به چراغدانی می ماند که در آن چراغ تابانی باشد که از صبح درخشان روشن تر است.»

پس، مثنوی از لحاظ فرم، کالبدی است که جانی گرامی در آن قرار گرفته است و این جان همان نور است که از خورشید آسمان درخشان تر است. چنان که ملاحظه می شود، مولانا از صفاتی برای مثنوی استفاده می‌کند که پیش از آن در قرآن برای خدا اطلاق گردیده است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهِ مَصْبَاحٌ... خدا، نور آسمان‌ها و زمین است و تمثیل نور او همچون چراغدانی است که در آن چراغی روشن باشد» (نور/35).

«و هو جنانُ الجنانِ ذو العيونِ و الأغضانِ منها عينٌ تسميُ عند أبناءِ هذا السَّبيلِ السلسبيلاً»

«مثنوی باغ دل‌هاست و انبوه از درختان و آکنده از چشمه‌ساران حکمت و معرفت است و در آن چشمه‌ای هست که برای اهل دل مانند سلسبیل (چشمه‌ی بهشتی) است.»

«...تجری من تحتها الأنهار.. نهرهای جاری از پای درختان آن‌ها می‌گذرد» (نحل/31).

دل به گفته‌ی عرفا، تنها لطیفه‌ی معنوی و روحانی وجود آدمی است که وسیله‌ی قرب او به پروردگار است و مرگی برای آن نیست. تکرار واژه‌ی دل در مثنوی (1167 بار) نشان از اهمیت جایگاه دل نزد مولانا می‌باشد (بهنام‌فر، رستمی، 1389: 23).

«و عند اصحابِ المقاماتِ و الكراماتِ خیرُ مقامًا و أحسنَ مقیلاً»

«(این کتاب) نزد اصحاب مرتبت و ارباب کرامت، بهترین مرتبه و مقام را دارد و زیباترین

آسایشگاه برای آنان است.»

واژه‌ی «مقیل» در قرآن نیز آمده است و فرم دستوری مولانا در این عبارت از قرآن گرفته شده است.

در سوره ی نور آیه ی 25 آمده است: «اصحابُ الجنةِ یومئذٍ خیرٌ مستقرّاً و أحسن مقیلاً: اهل بهشت در روز رستاخیز جایگاهی بهتر و زیباتر از دنیا برای استقرار و خوابگاه خواهند داشت.»

«الأبرارُ فیهِ یأکلونَ و یشربونَ و الأحرارُ منه یفرحونَ و یطربونَ»
«نیکان از چشمه‌ی مثنوی می‌نوشند و از مائده‌ی آن می‌آشامند و آزادگان در گلستان مثنوی طرب می‌کنند و به شادباش مشغول می‌گردند.»
«هو کنیلُ مصرَ شرابٍ للصّابِینَ و حسرةٌ علی آلِ فرعونَ و الکافرینَ»
«آن (مثنوی) همچون رود نیل مصر، منشأ خیر و برکات است. برای شکیبایان شربتی آرامش‌دهنده و برای خشک‌مغزان و متحجران مایه‌ی حسرت است.»
«کما قالَ یُضِلُّ به کثیرا و یهدی به کثیرا»
«چنان‌که (خداوند در قرآن) فرموده: به این قرآن گروهی گمراه شوند و گروهی رهایی یابند» (بقره/26).

«إنّه شفَاءُ الصّدورِ و جلاءُ الأحزان»
«مثنوی درمان دل‌ها و پاک‌کننده‌ی غم‌هاست.»
«و کشفاءُ القرآنِ و سعةُ الأرزاقِ و تطیبُ الأخلاق»
«رازهای قرآن را آشکار می‌سازد و روزی معنوی انسان را گسترش می‌دهد و مهذب-سازنده‌ی رفتار زشت آدمیان است.»

«بأیدی سفرةٍ کرامٍ بررةٍ یمنعونَ أن یمسّه إلّا المطهّرون»
«مثنوی به دست فرشتگان عزیز و بلندمرتبه‌ی آسمانی نوشته شده است (برگرفته از آیات 15 و 16 سوره‌ی عبس) که آن‌ها از بهره بردن ناپاکان از آن جلوگیری می‌کنند»
«إنّه لقرآنُ الکریم، فی کتابِ مکنون، لا یمسّه إلّا المطهّرون: این قرآن کریم است، در لوح محفوظ قرار دارد، جز پاکان دست کسی به آن نرسد» (واقعه/75-79).

«لا یأتیه الباطلُ من بین یدیه و لا من خلفه»
«هیچ امری چه در گذشته و چه در آینده بر آن خط بطلان نخواهد کشید.»
این صفت نیز با توصیفی که قرآن از خویش دارد، مطابق است: «لا یأتیه الباطلُ من بین یدیه و لا من خلفه تنزیلاً من حکیم حمید: در اکنون و آینده‌اش باطل راه ندارد زیرا (این کتاب قرآن) فرستاده‌ای از جانب حکیمی ستوده است» (فصلت/42).

«واللهُ يرصده و يرقبه و هو خيرُ حافظا و هو أرحمُ الرَّاحمين»
 این جمله ناظر است بر آیه‌ی 64 سوره‌ی یوسف که می‌فرماید: «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»
 ارحمُ الرَّاحمين: خدا بهترین نگه‌دارنده است و اوست مهربان‌ترین مهربانان.
 «و ما له القابُ آخر لقبه اللهُ تعالى و أقتصرنا على هذا القليلِ و القليلُ يدلُّ على الكثيرِ و الجرعةُ تدلُّ على الغديرِ و الحفنةُ تدلُّ على البيدرِ الكبيرِ»
 «(مثنوی) صفت‌های دیگری نیز دارد که خداوند به آن بخشیده است. ما (مولانا) به این اندک اکتفا می‌کنیم که کمی آن بر بسیاری دلالت می‌کند، چنان که قطره‌ای آب بر برکه ای و مشت‌ی بر خرواری دلالت دارد.»
 «يقولُ محمّد ابن محمّد ابن حسين بلخي إجتهدتُ في تطويل المنظوم المثنوي المشتمل على الغرائب و التوادِر و غرر المقالاتِ و دُرر الدلالاتِ و طريقةَ الرّهاد و حديقة العباد قصيرة المبانى كثيرة المعانى»
 «من، محمّد ابن محمّد ابن حسين بلخي، این مثنوی را منظوم ساختم تا مشتمل باشد بر چیزهای غریب و نادر، سخنان روشن و صدف‌های گفتار. این کتاب مسیر پرهیزکاران و باغ عبادت‌کاران است مشتمل بر لفظ اندک و معانی بسیار.»
 نخستین باری که مولانا در خلال ابیات، از مثنوی به طور آشکار سخن می‌گوید، بیت 2098 دفتر اول است:

مثنوی در حجم گر بودی چو چرخ در ننگجیدی در او زین نیم‌برخ
 این می‌تواند اشاره به عالمی داشته باشد که پیر چنگی در حالت بی‌خویشی به آن رسیده است.

در دفتر اول، بدون این که نام مثنوی ذکر گردد، باز هم سخن از آن به میان آورده است:
 این شنیدی مو به مویت گوش باد آب حیوان است خوردی نوش باد
 (2595/1)

آب حیوان خوان مخوان این را سخن روح نو بین در تن حرف کهن
 (2596/1)

او در این ابیات مثنوی را بدون ذکر نام، آب حیوان می‌داند و روح نوی که در تن حرف کهن قرار گرفته است.

جای دیگری که به طور غیر مستقیم از مثنوی سخن گفته، بیت 4001 دفتر اول است:
 سخت خاک آلود می‌آید سخن آب تیره شد سر چه بند کن

او سخنش را به آب تشبیه کرده و انگار می خواهد بگوید که دیگر کافی است و نباید بیش ازین ادامه داد.

تا خدایش باز صاف و خوش کند او که تیره کرد هم صافش کند

(4002/1)

و از خداوند می خواهد تا کلام تیره اش را صاف گرداند و چشمه های علوم و معارف را بر چاه قلبش که از آب معنا خالی شده، دوباره بازگرداند.

«در بیان برخی از حکمت تأخیر این مجلد دوم که اگر جمله حکمت الهی بنده را معلوم شود، در فواید آن کار بنده از آن کار فرو ماند و حکمت بی پایان حق ادراک او را ویران کند، بدان کار نپردازد».

اگرچه بین دفتر اول و دوم فاصله ی زمانی رخ می دهد و اگرچه در غالب روایات تصریح نموده اند که به دلیل «وفات زوجه ی حسام الدین بوده است» (زرین کوب، 1366: 27/1)؛ با این حال خود مولانا سبب را چیز دیگری می داند. حسام الدین برای تکمیل و تکامل معنویات خویش، چهره از خلق پوشانده بود. بلیلی بود که به معراج حقیقت رفته بود و در بازگشت به بازی بدل شد که بتواند بر ساعد سلطان حقیقت بنشیند. خود مولانا هم نیازمند فرصتی بوده است تا معانی تازه در ذهنش شکل بگیرد و آن گاه به ادامه ی مثنوی بپردازد و نیز دفتر دوم به لحاظ پختگی و معانی برتر از دفتر اول بوده است. چنان که آمده: «کتابه ی کلام و حفظه ی کرام روزی از حضرت مولانا پرسیدند که مجلدات مثنوی را بر همدیگر ترجیهی و تفضیلی هست؟ فرمود: آری! ثانی را بر اول فضیلت چنان است که آسمان دوم را بر اول و سوم را بر دوم و...» (افلاکی، 1362: 457/1).

پس، مرگ همسر حسام الدین دلیل بسیار مهمی است، اما کافی نیست و حضرت خداوندگار برای سرایش این اثر عظیم نیاز به تأمل داشته است.

در همان بیت اول دفتر دوم چنین می گوید:

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد

در این جا مولانا مثنوی را آشکارا شیری می داند که در پستان جان او نهفته است. چنین نیست که یک اثر ادبی از نوع مثنوی به رایگان تولید شود. خون وجود مولانا در گردش طولانی و طی دوران کمال، به شیر شیرین مثنوی تبدیل گردیده است.

در بیت ششم، مثنوی را صیقل ارواح خوانده که دفتر دومش در روز استفتاح آغاز گشته است.

روز استفتاح روز 15 رجب است که گفته شده در این روز درهای رحمت الهی به روی مردم باز می‌شود. برخی در تاریخ روز بازگشت مثنوی و آغاز سرودن دفتر دوم تردید کرده‌اند و منظور مولانا را از روز استفتاح، صرفاً، روز گشوده شدن ابواب رحمت دانسته‌اند، اما با توجه به بیت هفت همین دفتر:

مطلع تاریخ این سودا و سود سال اندر ششصد و شصت و دو بود
پیداست که دقیقاً تاریخ سرودن یعنی 15 رجب 662 را بیان می‌کند.

در مقدمه‌ی دفتر سوم چنین می‌آورد که:

«إِنَّمَا يَفْهَمُ كُلُّ قَارِيٍّ عَلَى قَدْرِ نُهَيْتِهِ»

«بی‌گمان هر خواننده‌ای به قدر ظرفیت و توانی که دارد، از آن (مثنوی) بهره می‌گیرد.»

2. "قَمَن بَدَلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

«اگر کسی بعد از شنیدن مثنوی بخواهد آن را دگرگون سازد، پس همانا خدا شنوای

دانا است.»

یعنی کتاب مثنوی از هر گونه تحریفی در امان است و خدای تعالی حافظ و نگهبان آن خواهد بود.

یکی از داعیه‌های پنهانی مولانا بیان این نکته است که مثنوی برای خود قرآنی دیگر است؛ منتها نه در برابر قرآن محمد (ص)، بلکه در همسایگی و تبیین و تشریح آن. از طرفی، مولانا خویش را به طور پوشیده شیخ و انسان کامل نیز می‌داند. او می‌خواهد مقامی مستقل برای مثنوی قایل شود.

«منقول است که جمیع قرآن را حضرت مصطفی هفت بار بر جبرئیل امین فروخواند، و هفت بار او خواند و رسول شنید و همچنان در شب معراج هفتاد بار بر حضرت باری تعالی بخواند. همچنان منقول است که حضرت حسام‌الدین چلبی مجموع مجلدات مثنوی را بر مولانا هفت بار فروخواند و او سماع جانی کرده و استماع فرمود و بر رموز و کنوز اسرارش مطلع گشته و مطلع انوار الهی شده و تمامت مشکلات مثنوی را حل کرده و با زر حلّ ثبت فرموده و اعراب نهاد» (افلاکی، 1362: 496/1).

این که مولانا در تمامی داستان‌ها، مثل‌ها، آیات و احادیث تصرف می‌کند و طبق خواست و نظر خویش آن‌ها را می‌خواند، از همین نکته حکایت دارد که مثنوی قایم به ذات است.

در دفتر چهارم، چنین می‌گوید:

«الظَّعْنَ الرَّابِعَ إِلَى أَحْسَنِ الْمَرَابِعِ وَ أَجَلَ الْمَنَافِعِ تُسَرُّ قُلُوبَ الْعَارِفِينَ بِمُطَالَعَتِهِ كَسُرُورِ الرَّيَاضِ بِصُوبِ الْغَمَامِ وَ أَنْسِ الْعَيُونَ بِطِيبِ الْمَنَامِ»
«دفتر چهارم حرکتی به سوی نیکوترین جای‌های بهاری و بزرگ‌ترین فایده‌های معنوی است. دل عارفان به خواندن آن شاد می‌گردد، چنان که باغ‌ها از ریزش آب‌ها شاد می‌گردند و چشمان به لطافت خواب آرام می‌گیرند.»
«فیه ارتیاحُ الأرواحِ و شفاءُ الأشباحِ و هو کما یشتهیه المخلصونَ و یهوونَه و یطلبُه السَّالکونَ و یتمنونَه»

«در این کتاب، جان‌ها آرامش یابند و تن‌ها شفا پیدا کنند. این کتاب همان چیزی است که پاکان خواهند و دوست دارند و عارفان تمنا می‌کنند.»
«للعیونِ قُرَّةٌ و للنفوسِ مسرَّةٌ أطیبُ الثَّمَرِ لِمَنِ اجتنی و أَجَلَ المَرَادَاتِ وَ المُنَى»
«این کتاب مایه‌ی خنکی چشم‌ها (گسترش دید) و شادمانی جان‌هاست. گواراترین میوه در آن است برای کسی که بخواهد بچیند، بالاترین حاجات در آن هست اگر کسی طلب حاجت کند.»

«موصولُ العلیلِ إِلَى طیبیه و هادیِ المحبِّ إِلَى حبیبه»

«بیمار را به پزشک می‌رساند، عشاق را به معشوق.»

«و هو بحمداللهِ مِنْ أعظمِ المواهبِ و أنفَسِ الرِّغَائِبِ مُجَدِّدُ عهدِ الألفه مُسَهِّلُ عُسْرِ أصحابِ الكفلة»

«این بخش به سبب مندرج بودن ستایش خدا در آن از بزرگ‌ترین دهش‌ها و نفیس‌ترین بخش‌های مثنوی است. میثاق انس را تجدید می‌کند و سخن را برای سخن‌کشندگان آسان می‌گرداند.»

«یزیدُ النَّظْرُ فیه أسفا لِمَنِ بَعْدَ و سرورا و شکرا لِمَنِ سَعِدَ»

«کسی که از دوران باشد، خواندن این کتاب به تأسفش می‌افزاید؛ اما نیک‌بخت حق‌باور را شاد می‌گرداند.»

«تضمّن صدره ما لم يتضمّن صدورُ الغانباتِ مِنَ الحُللِ جزاءً لأهلِ العلمِ و العملِ»
«در سینه‌ی این کتاب (دفتر چهارم) چیزی است که در سینه‌ی زنان زیبا و آراسته به زیور نیست. پاداشی است برای دانشمندان و کارگزاران به علم.»
«و هو کبدرِ طلع و جدّ رجح زاید علی تأمیلِ الآملین راید لرؤد العالمین»
«دفتر چهارم، همچون ماه تابان است و همچون بختی است که از نو آمده باشد. بختی که بر آرزوی حاجت‌مندان بیفزاید و مژده دهنده‌ای است برای جست‌وجوگران نیکی و سرسبزی.»

«یرفعُ الأمل بعداً انخفاضه و یبسط الرجاء بعداً انقباضه کشمسِ أشرفت من بینِ غمامِ تفرقت، نورُ لأصحابنا و کنزُ لأعقابنا»

«آرزوی فرو رفته را برآورد و امید فسرده شده را بگسترده. چون خورشیدی که از میان ابرها بتابد؛ نوری است برای یاران امروز و گنجی است برای بازماندگان فردا.»

باز می‌گوید: مثنوی همچون آینه‌ای است که جمال بیننده‌ی در خود را منعکس می‌کند. کسانی که او را افسانه می‌خوانند، خودشان افسانه‌اند و کسانی که شرح و بسط آن را نقد خود می‌دانند، آن‌ها به صواب نزدیک‌اند (32/4). چنان‌که آب نیل برای قبطیان فرعون‌ی تبدیل به خون گردید: «فأرسلنا علیهم الطوفانَ و الجرادَ و القملَ و الضفادعَ و الدّم آیاتٍ مفصّلاتٍ فاستکبروا و کانوا قوماً مجرمین: فرورستادیم بر آن‌ها (فرعونیان) بادهای شدید و سیل، ملخ، شپش، وزع و خون شدن آب که نشانه‌های آشکار قهر اویند. با این، حال راه خودبینی پیش گرفتند؛ زیرا قومی نابکار بودند» (اعراف/133). مثنوی نیز برای برخی چنین وضعی دارد، برای حسودان غذایی مخرب و سمّی است، چنان‌که برای اهل و موسویان، آب صاف و گوارا است (33/4).

روزی حسام‌الدین به مولانا گفت: وقتی که اصحاب، مثنوی می‌خوانند، می‌بینم که جماعتی غیبی شمشیر به دست حاضر می‌شوند و بیخ ایمان و شاخه‌های دین کسانی را که بر ابیات مثنوی به اخلاص گوش فرامی‌دهند، قطع می‌کنند. مولانا این سخن را تأیید فرمود و این دو بیت را خواند:

دشمن این حرف این دم در نظر
شد ممثّل سرنگون اندر سقر
ای ضیاء الحق تو دیدی حال او
حق نمودت پاسخ افعال او

(34-35/4)

همچنین، یک بار حسام‌الدین دیده بود که پیامبر اکرم مثنوی را به مطالعه گرفته، به اصحاب نشان می‌داد و تفاخر می‌نمود (گولپینارلی، 1382: 61).

دشمنان مثنوی هم‌چون دشمنان کلام حق و قرآن، به بدترین عذاب الهی دچار می‌آیند.

آب نیل است این حدیث جان‌فزا یا ربش در چشم قبطی خون نما
(3430/4)

چنان که در بیت آخر دیده می‌شود، مثنوی را باز به آب نیل مثل زده است که در چشم حساد و دشمنان آن تبدیل به خون می‌گردد و مانع از گوارش و نوشیدن برای تنگ‌نظران خواهد بود.

در ابیات پایانی این دفتر، مولانا در وصف مثنوی می‌گوید:

یا تو پنداری که حرف مثنوی	چون بخوانی رایگانش بشنوی؟
یا کلام حکمت و سرّ نهان	اندر آید زغبه در گوش و دهان؟
اندر آید لیک چون افسانه‌ها	پوست بنماید نه مغز دانه‌ها
در سر و رو در کشیده چادری	رو نهان کرده ز چشمت دلبری

(3459-3462/1)

در ابیات بالا می‌گوید: حدیث مثنوی را به آسانی نمی‌توان فهمید و مفاهیم آن رایگان برای هرکسی به‌دست نمی‌آید و باید آگاهی داشت.

ابیات بعدش هم تأییدی است برای این حرف و می‌گوید: خیال کرده‌ای سخنان حکمت‌آموز مثنوی را به آسانی می‌فهمی و درک می‌کنی؟! (3460/4). مثنوی به گوش همه، می‌رسد اما اسیران نفس، به آن مانند افسانه می‌نگرند و فقط ظاهرش را درمی‌یابند نه مقصودش را (3461/4). مفاهیم و مقاصد مثنوی زیباروی دلبری است که چادری بر سر خود کشیده و چهره‌اش را از نامحرمان و اهل ظاهر مستور داشته است (3462/4).

در دفتر پنجم، پس از بیان مناجاتی عالی، از دفتر پنجم مثنوی یاد می‌کند که همچون ستاره‌ای در برج‌های آسمان جان می‌درخشد (4227/5). اما از آن‌جا که هر کسی نمی‌تواند ستاره‌ها را بشناسد و تشخیص دهد، مثنوی نیز میزان عیارش نزد همه کس مشخص نیست. تنها ستاره‌شناسی آگاه می‌تواند ستاره‌ها را رصد کند و میزان برتری و عظمت آن‌ها را از جهت نور و ثمرهای دیگر تشخیص دهد (4228/5). با این حال، ستاره در حال درخشش

است و برخی ممکن است بتوانند آن را مشاهده کنند. بر این کسان نیز، تنها سهمی و بهره ای که هست همان مشاهده و اصطلاحاً «بهره‌ی نظارگی» است. این‌ها از سعد و نحس بودن ستاره و خاصیت‌های دیگرش بی‌بهره اند (4229/5). کسی که بخواهد با فلسفه‌ی آفرینش ستاره‌ها آشنا بشود، اگر خود نمی‌تواند درکی از آن‌ها داشته باشد، باید آشنایی و پیری و کاملی پیدا کند تا برای او وضع ستارگان را روشن سازد. ستاره‌هایی که بعضی از آن‌ها خاصیت دیوسوزی دارند (4230/5). در بیت مذکور، از شهاب ثاقب یاد می‌کند که در سوره‌های الطارق، صافات و حجر به آن اشاره شده است: «و ما ادریک مالطّارق، التّجمُ ثاقب: چه دانی که طارق چیست؟ ستاره‌ای است درخشان» (طارق/3-2) و نیز در صافات: «إلا من خطف الخطف فأتبعه شهابٌ ثاقبٌ، جز کسی که بخواهد برآید، در این حال شهاب ثاقب او را دنبال خواهد کرد» (صافات/10) و در حجر: «إلا من استرق السّمع فأتبعه شهاب مبین: جز کسی که بخواهد استراق سمع کند، دنبال خواهد کرد او را شهابی روشن» (حجر/18) حاصل معنا این که انسان‌ها، استعداد نظاره کردن و فهم ستاره‌هایی همچون مثنوی را دارند؛ اما دیوهایی هست که اجازه نمی‌دهد انسان درک درستی از این ستاره‌ها داشته باشد. در این صورت، باید به نفس‌های دیوسوز پناه برد تا در پناه آن، انسان روشنائی چشم یابد و از دل و جان خریدار دیدار مثنوی یا ستاره‌های درخشان آسمان شود. مثنوی اگرچه به تارک جانان روی خوش نشان نمی‌دهد، اما به استقبال جان‌آگاهان و روشن‌ضمیران می‌رود (4232/5).

مولانا در ابیات 8 تا 19 دفتر ششم هم به خویش و هم به حسام‌الدین دل‌داری می‌دهد که: من نباید از ادامه‌ی مثنوی دست بکشم و تو نباید از تشویق و ترغیب صرف نظر کنی. ما باید کارمان را ادامه دهیم، چون تاریخ به ما ثابت کرده است که اگرچه گروهی از کتاب‌های بزرگ آسمانی چون مثنوی را نمی‌فهمند؛ اما مگر نوح، موسا، محمد، از تبلیغ و ادامه‌ی ارشاد خویش دست برداشتند؟

می‌گوید: دریای مثنوی ابتدا دهان بسیاری از دریاها را تلخ گردانید، به ویژه وقتی تأویل‌ها و مثال‌هایی در آن دیدند که بر خلاف فکر و اندیشه‌های آن‌ها بود (24-25/6). مولانا دریای مثنوی را دریایی شیرین می‌خواند. جزیره‌ای که باید در آن فرجه کرد تا به لطایف و ظرایف آن پی برد (66-67/6). مولانا پیوسته دغدغه‌ی اعتراض این مخاطبان و خوانندگان مثنوی را دارد که آن‌ها نتوانند به جان و معنای مثنوی پی ببرند. ظاهر مثنوی

مانند ظاهر قرآن است که «يُضَلُّ به كثيراً». اما برای «یهدی به كثيراً» باید به جان و باطن مثنوی پیوست:

صورتی ضال است و هادی معنوی	پس ز نقش لفظهای مثنوی
هدای بعضی و بعضی را مضل	در نبی فرمود کاین قرآن ز دل

(655-656/6)

هم به قدر تشنگی باید چشید	آب دریا را اگر نتوان کشید
فرجه ای کن در جزیره‌ی مثنوی	گر شدی عطشان بحر معنوی
مثنوی را معنوی بینی و بس	فرجه کن چندان که اندر هر نفس
آب یکرنگی خود پیدا کند	باد که را ز آب جو چون وا کند
میوه های رسته ز آب جان ببین	شاخه های تازه‌ی مرجان ببین
آن همه بگذارد و دریا شود	چون ز حرف و صوت و دم یکتا شود

(66-71/6)

اگر عاری از هرگونه خبث و بغض در جزیره‌ی مثنوی تفرج کنید، معنویت آن را خواهید دید. خواهید فهمید که شاخه‌های باغ مثنوی از جان روییده اند. وقتی پوسته‌ی حرف و صوت و ظاهر کلام را توانستید پس بزنید، متوجه جان مطلب خواهید شد؛ اما این زمان ممکن است که شما، خود نیز از عوارض و قشریت بیرون آمده باشید. اگر خودتان معنا شدید، می‌توانید با معانی مثنوی پیوند پیدا کنید. مولانا در بیت‌های بالا و ابیات بعدی این پیام را انتقال می‌دهد که مثنوی برگرفته از سهم جسم و خاک نیست، بلکه مانند هر کتاب آسمانی دیگر، نتیجه‌ی الهام و شور و جذبه است. در این تمثیل، صورت ظاهر مثنوی به جسم انسان و محتوای آن را به جان انسان تشبیه می‌کند. همان‌طور که جسم و جان در دایره‌ی اختیار حق است؛ صورت و معنای مثنوی نیز چنین است. هرگاه خداوند بخواهد، پیام‌ها و الهامات به صورت نموده‌های زبانی حضور پیدا می‌کنند و اگر او بخواهد جان مثنوی را به کسی بنمایاند؛ می‌تواند جان و معنا را عاری از حرف و صوت کند. مثنوی دکان فقر است. هر دکانی کالایی برای فروش دارد، در مثنوی نمی‌توان تجارت دنیایی کرد، بلکه هر که اهل تجارت درک حق و وحدت است، باید به بازار مثنوی بیاید. به همه‌ی دکان‌ها برای بالا بردن کالا رو می‌آورند، در دکان مثنوی باید هرچه کالا داری بدهی

و درویشی برگزینی. اگر خالی از هر ادعایی شدی، می‌توانی به مثنوی رو کنی تا بتوانی جان حقیقت را در آن ببینی:

هر دکانی راست سودایی دگر	مثنوی دکان فقر است ای پسر
در دکان کفش گر چرم است خوب	قالب کفش است اگر ببینی تو چوب
پیش بزازان قز و ادکن بود	بهر گز باشد اگر آهن بُود
مثنوی ما دکان وحدت است	غیر واحد هر چه ببینی آن بت است

(1525-1528/6)

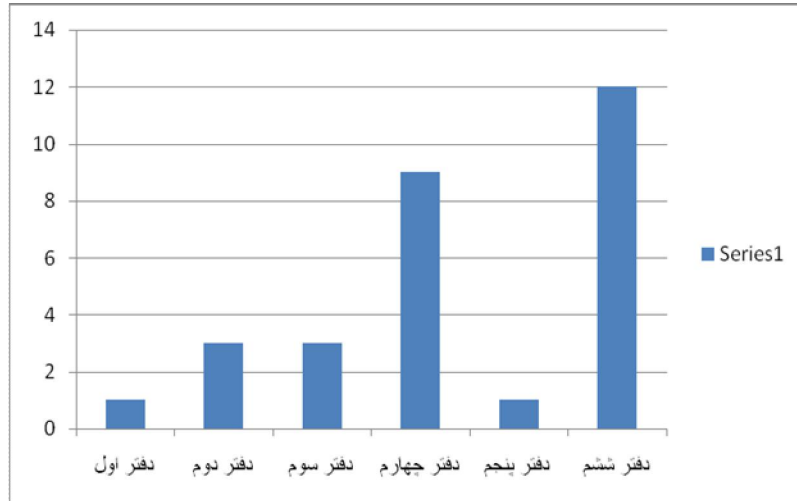
اگر بیشه تبدیل به قلم شود و دریا تبدیل به جوهر گردد، باز نمی‌تواند مثنوی را به پایان برساند (2248/6). زیرا مثنوی فریاد انسان است. حاصل آمده از تلاطم عشقی است که گوینده‌اش در جاذبه‌های آن گرفتار آمده است و انسان هرگز از این تلاطم جزر و مد، رهایی پیدا نخواهد کرد:

گر شود بیشه قلم دریا مدید	مثنوی را نیست پایانی امید
چارچوب خشت‌زن تا خاک هست	می‌دهد تقطیع شعرش نیز دست
چون نماند خاک و بودش جف کند	خاک سازد بحر او چون کف کند
چون نماند بیشه و سر در کشد	بیشه‌ها از عین دریا سرکشد

همان‌گونه که در نمودار زیر نمایش داده شده، مولانا در مجموع شش دفتر، 29 مرتبه

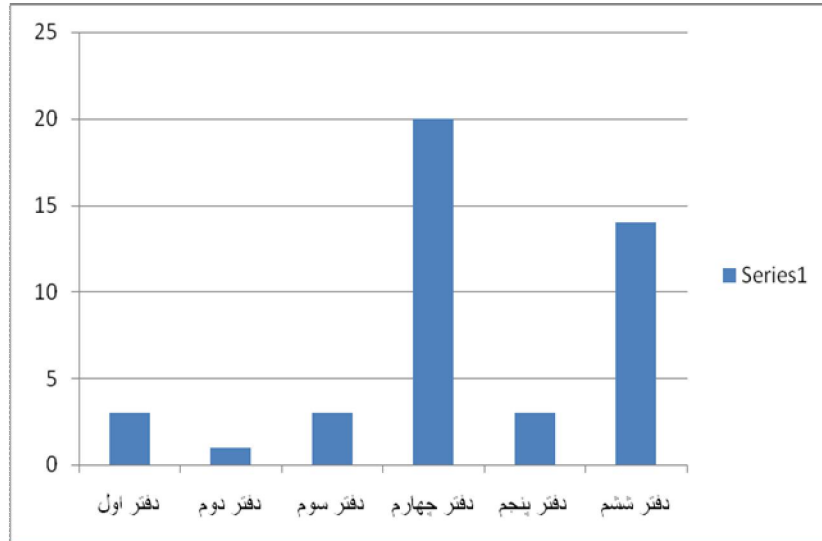
لفظ مثنوی را آورده است:

2098	← دفتر اول
۱,۵,6	← دفتر دوم
1228,4233,4441	← دفتر سوم
۱,۳,۴,۵,۸,754,790,3459	← دفتر چهارم
4227	← دفتر پنجم
۳,67,68,184,525,655,1526,1528,2248,3557,3666,4187	← دفتر ششم



او همچنین در مجموع شش دفتر، 44 مرتبه با الفاظ دیگری از مثنوی یاد کرده که در نمودار زیر نمایش داده شده است:

- دفتر اول ← آب حیوان: 2595 سخن: 2596 و 4001.
- دفتر دوم ← سودا و سود: 7.
- دفتر سوم ← سوم دفتر: 1 و 2 کتاب: 2109.
- دفتر چهارم ← ضمیر اشاره «این»: 2، ضمیر مفعولی «ش»: 9 و 32 و 757 و 758. این حرف: 34، این کاروان: 14، حذف نهاد که مثنوی بوده است: 12 و 3461 و 3462، چارمین جلد: 39، آب نیل: 33 و 3430، ضمیر اشاره «او»: 758، آیین آهنگ: 466، زیبا فسون: 2075، حوض شیر: 3423، حدیث: 3430، کلام: 3460.
- دفتر پنجم ← سفر پنجم: 1، ضمیر مفعولی «ش»: 4229، استار: 4230
- دفتر ششم ← ضمیر اشاره «این»: 2004، ضمیر مفعولی «ش»: 185، حذف نهاد که مثنوی بوده است: 71 و 186، ضمیر اشاره «او»: 105 و 184، قسم سادس: 1 و 3، حسامی‌نامه: 2، شش صفح: 4، ستاره‌ی بی‌جهت: 105، تیغ خورشید: 90، شرق: 91، آفتاب: 92.



نتیجه :

خلاصه‌ی سخن این که مثنوی، نخستین سرچشمه برای شناخت خودش محسوب می‌شود. همان‌طور که در متن آمد، مولانا در مجموع این شش دفتر با الفاظ گوناگون از مثنوی یاد کرده و گزافه نیست اگر بگوییم در اندک موارد، سخنش قدری اغراق آمیز می‌نماید. او در دفتر چهارم و ششم، بیش از سایر دفترها، از لفظ مثنوی سخن رانده که در متن مقاله و بر روی نمودار به وضوح نمایان است. به عنوان مثال، در مقدمه‌ی دفتر چهارم، چنین می‌گوید: «دفتر چهارم حرکتی است به سوی نیکوترین جای‌های بهاری و بزرگ‌ترین فایده‌های معنوی». پس پیداست با دفترهای نخستین تفاوت بارزی دارد. به زبان دیگر، دفتر چهارم، خورشید آسمان مثنوی تلقی می‌شود. دفتر ششم هم نزد مولانا برتری خاصی دارد، به طوری که آن را نوری می‌داند که به شش جهت بالا، پایین، جنوب، شمال، شرق، غرب و کنایتاً تمام هستی، نور می‌بخشد (4/6). نمودارهایی که رسم شده‌اند، هم مؤید سخنان ما هستند.

کتاب نامه :

قرآن کریم

افلاکی، شمس الدین محمد. 1362. مناقب العارفين، تصحيح تحسين ياسيجي، جلد اول و دوم، تهران: نشر دنيای کتاب.

بهنام فر، محمد. رستمی، صديقه. 1389. «مقام و مرتبه‌ی دل در مثنوی»، فصل‌نامه‌ی علمی و پژوهشی ادبیات و عرفان، سال دهم، شماره 26، صص 21-38.
زمانی، کریم. 1387. شرح جامع مثنوی معنوی، مجلدات اول تا ششم، تهران: انتشارات اطلاعات.

زرین کوب، عبدالحسین. 1366. سرّ نی، جلد اول، تهران: انتشارات علمی.
فروزان فر، بدیع الزمان. 1375. شرح مثنوی شریف، مجلدات اول تا سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

گولپینارلی، عبدالباقی. 1382. مولویه پس از مولانا، ترجمه‌ی توفیق هاشم پور سبحانی، تهران: انتشارات علمی.

